أعوذ باللَه من الشيطان الرجيم

بسم اللَه الرحمن الرحيم

در بحث واجب مطلق و مشروط صحبت در این شد که چنان چه مکلف در موضعی شک کند بین این که آیا مولا این قید را در تحت دائره طلب قرار داده است یا در فوق دائره طلب، اگر قید در فوق دایره طلب باشد خب طبعا این واجب مشروط می‌شود یعنی بر فرض این که در فوق دایره طلب هم باشد آن وقت آن بحث قید دوم در این جا می‌آید که آیا مولا مکلف را برای انجام مأموربه مختار قرار داده یا این که مختار قرار نداده، گفته که ان جائک زید فاکرمه و آمدن زید فوق دائره طلب است احتمال دارد بیاید و احتمال دارد نیاید این که احتمال دارد بیاید و احتمال دارد نیاید، پس مولا این را مفروق الوجود نگرفته که چون احتمال عدم درآن می‌رود، در عین این که این حکم به وجوب اکرام کرده ولی در تحقق موضوع مجیء زید را دخالت داده ولی این دخالتش دخالتی نیست که مکلف بتواند از مواجه شدن با آن موضوع شانه خالی بکند به این کیفیت نیست. خب در این صورت چه می‌شود؟ در این صورت گرچه این وجوب مشروط به مجیء زید است ولکن مکلف نمی‌تواند در موقعیت عدم تحقق موضوع خود را قرار بدهد و موضوع را به واسطه اختیار خود از خودش سلب کند از شهر بیرون برود و طبعا موضوع اکرام منتفی بشود، مکلف این کار را نمی‌تواند بکند.

حالا اگر در قیدی شما شک کردید که مولا آن قید را در تحت دایره طلب قرار داده یا خارج از دایره طلب، اصل عملی در این جا چه اقتضا می‌کند؟ در این جا ما چه می‌توانیم بگوییم؟ آیا باید بگوییم این قیدی است که مولا آن قید را خارج از دایره طلب قرار داده پس بنابراین تا این قید تحقق پیدا نکند آن شخص هم تحقق پیدا نمی‌کند؟ مثلا مولا به زید می‌گوید اگر عمر را دیدی او را برای شب جمعه اکرامش کن دعوت کند به فلان مجلس این که اگر او را دیدی خب محتمل است که او را در قم ببیند و محتمل است نبیند، از نقطه‌نظر وجود این امر مفروض‌الوجود نیست یعنی مولا نسبت به این قید مفروض‌الوجودی مثل زوال شمس یا قدرت در آن جا نیاورده یا مثل بقاء زید و حیات زید در آن جا این قید را اخذ نکرده یا مثل فرض کنید تهیه اسباب و مقدمات در این جا مولا این ها را مفروض‌الوجود ندیده بلکه دیدن و ندیدن زید سیّان است، ممکن است زید را ببیند ممکن است نبیند حالا در یک چنین موقعیتی که مکلف شک کند آیا منظور از این که اگر زید را دیدی برای شب جمعه او را دعوت بکن، الزام بر دیدن است که برو یعنی ببین یا این که نه در اصل رؤیت مولا او را مختار قرار داده است می‌توانی او را نبینی یک جوری برنامه را تنظیم کنی که حتی اگر در یک مجلسی هم هستی می‌توانی در آن مجلس یک جوری بنشینی که عمرو را نبینی یا این که در آن مجلس اصلا وارد نشوی می‌دانی عمرو در مجلس است اگر بروی او را می‌بینی، می‌گویی مولا که نگفته بلند شو برو ببین مولا گفته که اگر او را

دیدی، خب من می‌گویم او را ندیدم.

خیلی موارد اتفاق می‌افتد، زمان مرحوم آقا هم از این مطالب می‌دیدیم که مرحوم آقا می‌گفتند ما به یک شخصی مطلبی را می‌گوییم او این استفاده را می‌کرد که این که الان حکم مشروط به این شده است (مثل این که این ها بحث های اصول ما را خوانده بودند) می‌تواند کاری انجام بدهد که خود را در معرض قرار ندهد بعد هم به آقا بگوید من ندیدم و راست هم می‌گوید خب ندیده ولی ایشان هم یک نگاهی به او می‌کردند و خنده‌ای هم می‌کردند یعنی خودتی این چیزها به کَتِ ما نمی‌رود خودتی و خودت را در این جا بدبخت کردی بله از این مسائل و مطالب آن زمان‌ها هم بوده.

علی‌کل‌حال در یک چنین جایی اصل لفظی چیست؟ ما نمی‌دانیم مولا که گفته، آیا امر مولا ، اقتضای الزام بر تحقق موضوع را می‌کند؟ یا امر مولا نسبت به این مساله ساکت است می‌خواهد موضوع محقق بشود یا نشود، اگر چشمش افتاد باید برود دعوتش کند این می‌تواند تا چشمش می‌افتد چشمش را ببندد اصلا دستش را بگیرد روی چشمش بعد بلند شود برود، چه اشکال دارد؟ من ندیدم تا می‌بیند دوسه ثانیه دیگر این عمرو را می‌بیند دستش را بگذارد روی چشمش و سرش را بیاندازد پایین و عمرو می‌آید از جلویش رد می‌شود خب این ندیده دیگر خب آدم می‌تواند از این بازیها دربیاورد، خیلی خب حالا این مولا وقتی که یک چنین امری را می‌کند، آیا این قید در دایره طلب قرار دارد یا در فوق دایره طلب؟ اصل اساسی در این جا چه اقتضا می‌کند؟ شما بفرمایید در این جا ما چه اصلی داریم؟

تلمیذ: اصل اطلاق است؟

استاد: خب قید آورده اصل قید مگر قید احترازی نیست؟ قید احترازی است یا غیراحترازی است؟ قید توضیحی است اگر فرض کنید در تحت دایره طلب باشد این می‌شود قید توضیحی اگر در خارج باشد اصل در قید می‌شود قید احترازی.

تلمیذ: ما در مورد شک بحث داریم اگر شک احترازی بود بحث شک در اینجا نمی‌آید؟

استاد: می‌دانم، برای تبدیل این امر به وجوب شرطی یا به وجوب اطلاقی و مطلق ما چاره‌ای نداریم که اصل را در خود قید اجرا کنیم، اگر قید در این جا قید احترازی باشد این یعنی احتراز از توضیحی بودن و دخالت در آن رؤیت داشتن، اگر این طور بوده خب پس بنابراین نتیجه وجوب را هم به تحقق خودش مشروط می‌کند اگر قید توضیحی بوده یعنی در تحت دایره طلب بوده یعنی قید فقط به عنوان قید عادی در اینجا مطرح شده مولا توجه خاصی بر رؤیت ندارد رؤیت را در این جا عنوان مشیر اخذ کرده است، یعنی مواجه شدن و وسیله برای ارتباط برقرار کردن، حالا چه با رؤیت باشد چه با تلفن باشد چه با پیک و قاصد و فلان و این حرفها باشد به هر کیفیتی می‌خواهد باشد، فقط این جنبه است با توجه به این قضیه چه اصلی را شما در این

جا جاری می‌کنید؟ چه چیزی ما در این جا داریم که باید این به اصطلاح قید در این جا لحاظ بشود؟ در این جا مساله به واسطه شک در نفس قیدیت، که آیا مولا آن را قید قرار داده یا نه، در خود قیدیت ما شکی نداریم که مولا منظورش از این رؤیت واقعا رؤیت است، نه غیر رؤیت از سایر اسباب و ادوات ارتباط برقرار کردن، مثل تلفن‌کردن، قاصد فرستادن، نامه نوشتن و در روزنامه اعلان کردن این ها نیست، اصل در خود قید اقتضای آن اصلی که هست اصل احترازی باشد، آن به این جا برمی‌گردد نه به آن قسم دوم، اصل لفظی در این جا رعایت قیدیت و احتراز از عدم وجود این قید است.

در مورد خطابی که مولا کرده وقتی که می‌گوید اگر زید را دیدی او را برای شب جمعه دعوت کن در صورتی که ما شک داشتیم که منظور مولا آیا خود دیدن است یا غیردیدن از سایر طرق ارتباط، اصل لحاظ قیدیت عنوان در آن امر اقتضا می‌کند که خود آن قید را در این جا مورد لحاظ قرار بدهیم، خود دیدن، این خود دیدن این اصلی است که امر معنون به این عنوان و مقید به تحقق خود این عنوان است، خود این عنوان در این جا باید مورد تحقق قرار بگیرد نه غیر از این عنوان، در این اصل صحبت نیست آن صحبت اصل به اصل دیگر برمی‌گردد بله بعد از این که ما ثابت کردیم که منظورمولا از این خطاب به این عنوان، نفس این عنوان است نه طرق دیگر از طرق ارتباط و تواصلات، حالا صحبت در این است که آیا این قید قیدی است که مورد نظر مولا به عنوان تمام العله است؟ به نحوی که اگر عبد بخواهد می‌تواند نفی این قید را در بعد از مواجهٔ با خطاب بکند؟ یا این که آن اصل در این جا مورد نظر است که اگر منظور مولا از این قیدی که آورده این است که اختیار این تحقق قید را که رؤیت عمرو باشد به عهده مکلف گذاشته یا نگذاشته این جا دیگر ما اصلی نسبت به این قید نداریم . حالا که مولا خود این قید را موردنظر قرار داده نه سایر طرق مواصلات را، حالا اختیار تحقق و عدم تحققش را هم به عهده مکلف گذاشته چه اصلی ما در این جا داریم؟ نسبت به خود قید ما در این جا اصل لفظی نداریم که به واسطه اصل لفظی مکلف برای رؤیت عمرو یا عدم رؤیت اثبات اختیار کند، این اصل را ما نداریم، وقتی که نداشتیم سراغ اصل اطلاق در مورد خود نفس وجوب می‌رویم، مولا حکمی را که گفته است اصل در این حکم به معنای چیست؟ به معنای الزام نسبت به فعل است، فعلی را که مولا القا می‌کند این فعل باید در خارج محقق شود الا این که خلاف او ثابت بشود و مولا اختیار عدم انجام آن فعل را بر عهده انسان گذاشته به واسطه عدم تحقق آن موضوع و قید.

پس وقتی ما نسبت به قید، آن اصل اثبات تحقق قید و عدم تحقق قید نداشتیم به اصطلاح اصل تحقق موضوع و عدم تحقق موضوع که نداشتیم که آن رؤیت است در این جا نوبت به اصل اولی در ابواب اوامر و نواهی می‌رسد که اصل در اطلاق اوامر نسبت به مکلف، الزام نسبت به اتیان مکلف است این الزام نسبت به اتیان مکلف اقتضا می‌کند که مکلف این مأموربه را در موقع خاص خود اتیان کند و برای اتیان این مأموربه در

این جا حکم عقل به تهیه مقدمات این امرمولا تعلق می‌گیرد، تهیه مقدمات عقلیه عبارت از چیست؟ از رؤیت زید پس در این جا مساله رؤیت زید از آن جنبه قید شرعی بودن، متبدل می‌شود به عقلی بودن و آن اصل در اوامر، قید رؤیت امر را به حکم عقل و به قید عقلی متبدل می‌کند و در قیود عقلیه که حکم مولا دیگر در آن جا راه ندارد.

پس بنابراین این که ما در این جا شک در قیدیت داشته باشیم که آیا مکلف اختیار دارد که این قید را انجام بدهد یا ندهد بر اساس اصل اطلاق در نفس امر از آن جا استفاده قیدیت عقلیه را نسبت به این قید می‌کنیم و نسبت به او باید اقدام بکنیم.

تمام این مطالب که در این جا ذکر شد نسبت به این قضیه در بحث ما در مساله استطاعت که فلله علی الناس حج‌البیت من استطاع الیه سبیلا در استطاعت آیا این امر به وجوب حج که مترتب بر استطاعت است اقتضای این را می‌کند که استطاعت قیدی است که شا رع هم آورده این استطاعت را شارع آورده و در آیه قرآن هم هست در روایات هم از این استطاعت تعبیر به زاد راحله و امثال ذلک شده است این قیدی که از ناحیه شرع آمده است آیا قیدی هست که در تحت دایره طلب باشد و مولا آن را مفروق الوجود فرض می‌کند نه محتمل‌الوجود که در فوق دایره طلب باشد که اگر استطاعت بود، بود نبود، نبود تهیه‌اش هم بر عهده مانیست خود به خود آمد آمد نیامد نیامد مثل فرض کنید آن شرطیت موضوع زلزال برای صلاه آیات یا شرطیت برای تحقق سفر نسبت به وجوب قصر که این بر عهده مکلف است و اختیار قصر و اتمام بر عهده مکلف گذاشته شده آیا مساله استطاعت هم از این قبیل است یا نه؟ با توجه به این قضیه همین مطلب در این جا می‌آید آیا استطاعت در این جا قیدی است که شارع اختیار عدم تحقق آن را به انتخاب انسان گذاشته باشد؟ من بخواهم استطاعت را ایجاد کنم من استطاعت دارم یک ساعت قبل از هلال شوال که موسم حج است خودم را از استطاعت ساقط می‌کنم اموالی که دارم به زوجه خود هبه می‌کنم هبه قلابیّه این را می‌گویند هبه قلابیّه، قلاب دارد یا به بچه دو ساله خودم به بچه‌شیرخوار خودم فرض کنید می‌آیم این پولها را هبه می‌کنم مال این است دیگر مال من نیست این را می‌گویند هبه قلابیه و بعد هم که صبر می‌کنم همین که روز دهم ذی‌حجه شد هبه خودم را پس می‌گیرم پس نمی‌دهی یک اردنگی بهت می‌زنم از خانه می‌اندازمت بیرون، از پشت‌بام می‌اندازمت پایین، خیال کردی، پولها را بده بیاید، در موقع دهم ذی‌حجه هم که دیگر استطاعت در آن صورت منتفی شده است حالا آیا این شارع که امر به وجوب حج کرده، اختیار رفع استطاعت و ایجاد استطاعت را یعنی رفعش را آیا بر عهده ما گذاشته یا نه؟ حکم به وجوب حج اقتضای چه می‌کند؟ اقتضای اطلاق می‌کند شک داریم، شک داریم که وقتی امام علیه السلام می‌فرماید زاد و راحله، آیا زاد و راحله نازل من السماء است یا زاد و راحله‌ای که خودمان برویم تحصیلش کنیم کدام است؟ اگر زاد و راحله‌ای است که به عنوان شرط تام است که با عدمش

اصلا ملاک برای وجوب حج منعقد نمی‌شود وقتی که این طور شد اصلا می‌توانیم زاد و راحله به دست نیاوریم، تعمدا به دست نیاوریم. وقتی هم به دست نیاوردیم دیگر حجی در این صورت واجب نیست، کدام یک از این دو مورد نظر شارع است در القا وجوب حج؟ که مساله حج ولله علی الناس حج‌البیت من استطاع بر کسی که مستطیع است این استطاعتی که در این جا به عنوان قید شرعی برای وجوب مورد لحاظ قرار گرفته، کدام یک از این دو قسم است؟ مکلف می‌تواند او را ایجاد نکند یا مکلف باید ایجاد کند؟ آیا این در تحت دایره طلب است یا در تحت دایره طلب نیست وقتی که انسان شک کند چیزی است که در اختیار انسان است استطاعت چون که در اختیار انسان است چیزی نیست که مثل آمدن زید باشد که بیاید و یا نیاید یک مساله‌ای است که انسان می‌تواند پی‌گیری کند و به او برسد، حالا به او می‌رسد و نمی‌رسد یک مطلب دیگر است ولی مطلبی است و قیدی که خارج از اختیار انسان باشد آمدن زید خارج از اختیار انسان است زید نمی‌آید ولی اگر زید را دیدی او در تحت اختیار انسان است چون می‌تواند برود در منزلش تفحص کند این را ببیند آن را ببیند آقا شما عمرو را ندیدی آقا در دست شما نمی‌آید آقا در فلان جا شرکت نمی‌کند پیگیری می‌کند آدرس خانه‌اش را پیدا می‌کند و می‌رود می‌گوید شما در شب جمعه دعوت هستید ولی آمدن زید که در اختیار بنده نیست اگر زید شب جمعه آمد یعنی بنده باید تلفن کنم بگویم بیاید او هم می‌گوید نمی‌آیم شما می‌گویید مولا که نگفته برو دستگیرش کن و برای شب جمعه بیاورش گفته اگر آمد، پس آمدن زید با دیدن زید دوتاست آمدن زید در اختیار انسان نیست ولی انسان نمی‌تواند از خودش سلب اختیار کند ولی دیدن زید نه، یک مساله‌ای است که دراختیار انسان است و می‌تواند او را انجام بدهد وقتی می‌تواند انجام بدهد آن حکم امر اطلاق به وجوب اکرام اقتضا می‌کند، امر وجوب اکرام را به نحو اطلاق.

بله سبب برای آن اکرام و مقدماتش یکی دیدن زید است چه طور شما وقتی که حکم به اکرام می‌کند به عنوان مقدمات عقلیه به دنبال تهیه مواد و شرایط و فلان بروی این دیدن زید هم به نحو یکی از مقدمات عقلی تا زید را نبیند که علم غیب ندارد و کف دستش را نخوانده است که بلند شود بیاید باید بروی او را ببینی، پس حکم به وجوب اکرام، حکمش اطلاقی است این حکم اطلاقی شرایط و مقدماتش رؤیت زید است در للّه علی الناس حج البیت من استطاع این استطاعت یک امر اختیاری است در اختیار زید است وقتی در اختیار زید باشد به واسطه همین اصل در این جا این در تحت دایره طلب قرار می‌گیرد که مولا نسبت به استطاعت او را به نحو شرطی یعنی مختار قرار بدهد مکلف را نسبت به تحقیق آن و نسبت به عدم تحقیق آن مکلف را نسبت به این شرط مختار قرار نداده است این مقتضای چیست؟ اصل لفظی در باب اوامر که اقتضای اطلاق را می‌کند نسبت به او با توجه به این قضیه مساله من استطاع می‌رود داخل در قیود عقلیه می‌شود خب این بحث تمام شد.

حالا اصلا ما بحث غیر از این را می‌کنیم این که از نقطه‌نظر اصل لفظی و کیفیت اختیار مکلف نسبت به آن این مساله تمام شد.

صحبت دیگر این است که اصلا شکی دراستطاعت وجود ندارد که در تحت دایره طلب است در خارج از دایره طلب است اصلا این حرفها نیست استطاعت یک مساله مفروض‌الوجود است مشخص است همان طوری که عرض کردیم اگر شارع بگوید اگر قدرت داشتی شب پنج‌شنبه زید را دعوت بکن خب این در تحت دایره فوقش است وسطش است این حرفها نداریم اگر قدرت داشتی یعنی اگر توانستی حالا این توانستن معنایش این است که این یک امر غیرعادی است که یک غول بی‌شاخ و دمی است که من باید قدرت داشته باشم جوری باشم نه بابا نفس که می‌کشی یعنی قدرت داری همین نفس کشیدنت یعنی می‌توانی، همین نفس کشیدنت یعنی تا این جا که آمدی تا مدرسه فیضیه آمدی معنایش این است که با همین نفس کشیدن می‌توانی بروی تا شب پنج شنبه مقدمات اکرام را قرار بدهی و اکرام کنی همین کار را شما می‌توانی انجام بدهی اگر قدرت داشتی فرض کن برو تهران این یعنی چی؟ یعنی قدرت داشته باشم یک جور خاصی باشم نه آقا بلندشوم بروم.

صحبت در این است که شارع که فرموده است لله علی الناس حج‌البیت من استطاع از این استطاعت چه مساله‌ای را قصد کرده که برای ما تبدیل به غول بی‌شاخ و دم شده؟ هیچی، زاد و راحله بسیار خوب اصلا می‌گوییم زاد و راحله قدرت است نه مشیا که آن حکم مشی را هم گفتیم اصلا می‌گوییم زاد و راحله خب تحصیل زاد و راحله واجب است مگر واجب نیست می‌شود مقدمات عقلیه قدرت یعنی زاد و راحله شارع می‌گوید اگر زاد و راحله داشتی باید مکه بروی یعنی باید بنشینی اگر زاد و راحله آمد؟ کجا این حرف خوابیده مگر حکم به وجوب حج حکم اطلاقی نیست؟ خود حج صرف نظر از زاد و راحله اگر وسائل اکرام فراهم کردی شب پنج‌شنبه دعوت بکن یعنی بنشین در خانه‌ات تا خودش از در بیاید خب زنبیل را بگیر دستت و برو بازار و گوشت و هویج و پیاز و سیب‌زمینی را بخر بیاور و آبگوشت بگذار، اگر موادی که موردنظر ضیف بود آن غذای خاص موردنظر ضیف بود اگر پیدا کردی در بازار برای شب پنج‌شنبه حتما باید دعوتش بکنی مثلا خورشت قرمه‌سبزی دوست دارد می‌روی در بازار می‌بینی سبزی قرمه و فلان و گوشت هست خب بخر بیاور، دیگر اگر بود می‌توانی اگر نبود نمی‌توانی در کار مولا نیست در محاورات عرفی ما این حرف ها نیست تمام این ها برای چیست؟ به خاطر این است که بیاید و توضیح مراد خود را به صورت روشن بگوید خب مولا بگوید غذایی که زید دوست ندارد برو به او اکرامش کن هیچ وقت این حرف را نمی‌زند می‌گوید غذای که دوست دارد خورشت قرمه‌سبزی است تو هم اگر قرمه‌سبزی پیدا کردی اکرامش بکن یعنی اگر بر فرض محال آمدی هر چه گشتی خورشت قرمه سبزی نبود این جا این مساله روشن می‌شود اگر این سبزی فروشی آن

سبزی فروشی رفتی سبزی نبود این جا دیگر اکرام هم برداشته می‌شود چرا؟ چون زید قرمه سبزی دوست دارد خورشت قیمه و آبگوشت دوست ندارد ولی آیا این به این معنا است که در خانه بنشین و در بازار نرو بگو که خب قرمه سبزی نگیرم بله قرمه سبزی در این اتاق فیضیه که ما داریم بحث می‌کنیم صد میلیون سال هم بگذرد از این فرش قرمه سبزی درنمی‌آید باید رفت در بازار، کار قرمه سبزی مربوط به بازار است و گوشتش هم مربوط به قصابی است و بقیه حبوبات هم در بقالی ولی این مولا که می‌گوید اگر این غذا را پیدا کردی زید را دعوت بکن آیا منظور مولا این است که برای تهیه او اقدام نکن؟ این را می‌رساند هیچ کلاه‌نمدیِ دهاتی هم یک چنین حرفی را نمی‌زند، کلاه نمدی که فقط بیل و چغندر می‌فهمد چی است او هم یک چنین حرفی را نمی‌زند که مولا به او یک حکمی بکند که اگر مواد فلان غذا را پیدا کردی دعوت بکن خب من که پیدا نکردم در خانه می‌نشینم هر وقت آمدند درِ خانه ما را زدند و بعد هم یک ملائکه‌ای آمدند در را باز کردند و بعد هم آن یارو آن وسائل اکرام را آورد در آشپزخانه گذاشت و بنده هم آنها را دیدم پاک کرده و دسته‌کرده این ها همه بود آن موقع حکم به وجوب اکرام می‌آید.

پس بنابراین این استطاعتی که در این جا است و لله علی الناس این می‌شود قید عقلی و مفروض‌الوجود و در قید مفروض‌الوجود اصلا مولا تصور عدم احتمال خلاف را نمی‌دهد تا این که بخواهیم شک کنیم و نوبت به شک در قید احترازی و قید توضیحی برسد و بعد بحث را در اصل لفظی در اطلاق امری لحاظ بکنیم و از آن جا پی به وجوب ببریم تمام این من استطاع می‌شود قید عقلی.

لذا امام علیه‌السلام که می‌فرماید تحصیل زاد و راحله شرط حج است تمام این ها درست و قبول، البته گفتیم که فقط زاد و راحله نیست انسان می‌تواند مشیاً هم برود بر فرض حکم شارع بر زاد و راحله تحصیل زاد و راحله واجب است به عنوان مقدمه عقلیه و انسان نمی‌تواند شانه خود را خالی کند و خود را نسبت به این مساله تحصیل مقدمه مختار قرار بدهد.

نتیجه بحث اصولی که امروز دیگر بحمدلله تمام شد و به این جا منتهی شد که این تحصیل استطاعت در اول فرصت امکان علی‌کل‌حال واجب است عقلا. حالا شما بفرماید.

تلمیذ:.....؟

استاد: روی این حساب آن تعریفی را که برای واجب مطلق کرده بودند با تعریفی که ما می‌کنیم دیگر فرق می‌کند آن تعریفی که برای واجب مطلق کرده بودند این بود که واجب مطلق واجبی است که مکلف در هر شرط و شرایطی مکلف به اتیان اوست که ما گفتیم نسبت به این تکلیف چه نقض هایی وارد می‌شود حتی وجوب اکرام برای ظهر هم که چندساعت بعد است آن هم مشمول واجب مطلق نخواهد بود، بلکه واجب مشروط خواهد بود. این تعریف دیگر می‌رود کنار و واجب مشروط آن واجبی است که مشروط به تحقق آن

فعل است آن هم در این صورت منتفی خواهد شد.

واجب مطلق بر مبنای ما می‌شود واجبی که مکلف اختیار رفع او را از خود ندارد، واجب مشروط می‌شود واجبی که مکلف اختیار رفع آن حکم را از خود دارد. مثل سفر قصر نماز زلزله خیلی موارد داریم که می‌گوید اگر این کار را کرد این کار را بکند اگر نه، نه، مثل وجوب کفاره و قضا بالنسبه به این ها واجب مشروط است، در صورت سفر حکم به قضا می‌آید وجوب تمام کفارات همه بر اساس انجام دادن چیز می‌آید اگر انجام ندهد کفاره‌ای هم مترتب نمی‌شود. نمی‌دانم مساله وجوب خمس و زکات و این ها همه بر فرض تهیه مال می‌شود، خیلی مسائل زیاد داریم که این ها در تحت واجب مشروط است.

پس تعریف واجب مشروط این طور می‌شود: واجبی که مکلف حق انتخاب برای خودش دارد که با تحقق آن موضوع آن حکم هم به او مترتب بشود با عدم اختیار موضوع حکم بر او مترتب نشود.

انشاءاللَه دیگر از شنبه برویم سراغ همان بحث فقهی آن وقت شما ببینید با این مبنایی که به دست آوردید اصلا کل فقه زیرورو می‌شود کل مبانی اجتهاد تغییر می‌کند. این جا دیگر به آن نکته کلام اولیاءالهی که می‌گویند باید شخص متصل باشد تا بتواند به این جا می‌رسیم که بزرگان می‌فرمودند مساله حج به این سادگی نیست که مطرح می‌شود و خیلی بالاتر از این حرفها است به خاطر رسیدن به این نکات بود.

اللَهم صل علی محمد و آل محمد